



# شعری ملتزم به بیداری

شعر روشنی بهزاد کرمانشاهی

دکتر سیدعلی موسوی گرمارودی

یدالله بهزاد شاعر توانای کرمانشاهی پنجم فروردین ۱۳۸۶ زندگی را بدرود گفت، مرگ چنین خواجه نه کاری است خُرد. او با آنکه بی ادعا و گوشه گیر، اما از پهلوانان عرصه‌ی سخن بود. شعر او را از دو جنبه می توان مورد مذاقه و توجه قرار داد:

یکی به اعتبار معنا و ژرف ساخت  
و دیگر به لحاظ لفظ و روساخت

## ۱- ژرف ساخت شعر بهزاد

باید بگویم که بهزاد شاعری معناگراست و شعر او در ژرف ساخت شعری متعهد است و البته این تعهد چند جنبه و سمت و سو دارد:

۱- نخست و مهمترین آن تعهد سیاسی است.

۲- دو دیگر سمت و سوی انسانی و اجتماعی و عاطفی است.

۳- سه دیگر وطندوستی عمیق و تنفر از دشمنان ایران که به دو صورت متجلی است: یکی در شعرهای وطنی و طرفداری از خودی و شهدا و دیگری تبری از دشمن.



#### ۴- چهارم تعهد مذهبی

۵- پنجم تعهد او نسبت به یاران و تولای وی با دوستان است و در اخوانیه های او انعکاس یافته است.

۶- و سرانجام تعهد او نسبت به خانواده و سپس بت الشکوی و حسب حال های زندگی خصوصی وی است. و اینک شرح هریک از این شاخه ها:

### الف- تعهد سیاسی

نخستین برخوردی که من با شعر وی داشتم ، با همین گونه‌ی شعر او بود و در غزل « غبار فتنه ». من این غزل او را پیش از انقلاب و در مجله‌ی ادبی نگین، که صفحه‌ی شعر و نقد کتاب آن با من بود، به چاپ رساندم:

ای خوشا بانگی کزو آشفته گردد خوابها

تامگر موجی فراخیزد از این مردابها

صبح دولت بردمید و چشم بیداری ندید

خود چه می بینند این بی دولتان در خوابها

برتنی موئی نمی جنبد ز تل کینه‌های

یاد باد آن از خروش و خشم ها بیتاب ها

از چه طوفان زاد این وحشت که با دریا دلی

موج سرکش هم گریزانست در پایابها

در دهان غنچه از غم خنده خونالود شد

گو به چشم ابرها باران شود خونابها

با فروغ روز هم از باغها نتوان سترد

گرد اندوهی که شب می ریزد از مهتابها

جویباران را شکست آیینی صافی که باد

چین حسرت می زند هر دم به روی آب ها

شهبازان در غبار فتنه گم گشتند و رفت

نامشان از یادها ، تصویرشان از قابها

جز نوای ناامیدی نغمه در سازت نماند

ای گدامین پنجه سنگت بشکند مضربها

فتح بابی روی ننماید تور از هیچ در

ور بخوانی فصلها (بهزاد) در این بابها

( صفحه‌ی ۹۰ )

بهزاد متعهد بود ، ستم را بر نمی تافت ، به مبارزه قلباً اعتقاد داشت و آنچه در دل داشت در شعر به زبان می آورد. غزل مزبور در سال ۱۳۵۲ یعنی در اوج خفقان حکومت ستمشاهی سروده شده است. در سال ۵۳ هم می سراید:



شد لعل از آن گوهر اشکم که شفق را

دیدم چو شهیدان تو خونین کفن ای عشق  
(ص ۹۳)

پیش از آن هم در هر شعر که مجالی می یابد ، التزام خود را به بیداری نشان می دهد. در سال ۱۳۳۷ می سراید:

بنفشه جامه به نیل ار زند نه جای شگفت  
هماره یاد شهیدان عشق زنده شود

که در مصیبت بلبل زسوغواران است  
ز رقتی که به دیدار لاله زاران است  
(ص ۳۲)

در سال ۱۳۳۸ در شعر « خون بها » می سراید:

در خراب آباد ما از بیکسی آزاد مرد  
و در دی ماه ۴۶ در سوگ بلندی که برای جهان پهلوان تختی در قالب ترکیب بند می سراید، از جمله می گوید:

جهان شد به کام بداختر شغاد  
(ص ۷۲)

و در یکی از بندهای همین سوگنامه می سراید:

بدا روزگارا که روپاه را  
بپرورد و با شیر یاور نماند

بدا سرزمینا که جز کام گور

درو مرد را جای خوشتر نماندا  
(ص ۷۴)

در شعر زیبای کبوترها که در قالب نیمایی ست، در شکایت از تیرگی خفقان حاکم بر کشور از جمله می نویسد:

زهر سو شهر بندم در حصار ظلمتی جاوید  
وز اشباح شبم در هر طرف دژخیمی آماده ست...  
(ص ۶۵)

در شعر « کلبه ی من » که نمادین و بی گمان منظور از « کلبه » کشور است،  
(و نخستین شعر از مجموعه ی زیر چاپ او با نام یادگار مهر اوست) می سراید:

سالمها شد کاندترین محنت سرا

بی نصیب از روشنی و خامشم

چشم اهریمن چراغ کلبه ام

کام دوزخ بستر آرامشم<sup>۱</sup>  
یادگار مهر (ص ۲)



در قصیده ای با ردیف «نشسته ای»، به تاریخ ۱۳۳۸، فریاد بر می دارد که چرا بر نمی خیزی و در برابر ستم از پا نشسته ای :

دست از طلب کشیده و از پا نشسته ای

خیز ای رفیق راه که بیجا نشسته ای

سیل بلا رسید و همه بام و در گرفت

دارم عجب که باز شکیبان نشسته ای

گر داغ دوست خاطرت آزرده، از چه روی

با خصم کینه جو به مدارا نشسته ای

تعهد صفت شاعر است نه صفت شعر. شعر بهزاد، شعر متعهد است زیرا بهزاد انسانی متعهد است. فروغ در یکی از مصاحبه هایش می گوید:

«... شاعر بودن یعنی انسان بودن. بعضی ها را می شناسم که رفتار روزانه شان هیچ ربطی

به شعرشان ندارد یعنی فقط وقتی شعر می گویند، شاعر هستند، بعد تمام می شود؛

دومرتبه می شوند یک آدم حریص شکموی ظالم تنگ فکر حسود حقیر. من حرفهای این آدمها

را قبول ندارم...»<sup>۲</sup>

تعهد، صفت بهزاد، خود بهزاد، منش او، زندگی او، عمل او بود نه تنها صفت شعر او. از کوزه همان برون تراود که در اوست.

در بخش رو ساخت شعر او، یادآور خواهیم شد که با وجود تعهد عمیق، در شعر او، تعهد، به شعار نمی گراید. جز در یک دو مورد. از جمله در شعر دست کارگر:

این دست درشت پینه بسته

پرورده ی کوشش است و کار است

خونی که به گردش است در وی

خون شرف است و افتخار است (ص ۱۰۵)

و تا اندازه ای هم در شعرهای با فرزند ایران (ص ۱۰۹) و من با توام (ص ۱۱۱). من یکجا در مورد شعار هم گفته ام:

«... شعار نتیجه ی شعور اجتماعی و بیشتر مقطعی و به زمان و مکان وابسته است. به همین روی، شعار

چون زمانی از آن بگذرد، نوعی تاریخ و حتی سند تاریخی محسوب است، نه شعر. سراینده ی شعار، اگرچه منفرداً آن را سروده باشد، اما از حلقوم جمع و جامعه فریاد کرده است، سیر حرکت شعار، از بیرون به

درون است یعنی سراینده نخست جانمایه ی سرایش آن را از جمع همدل و همصدای خویش فرا گرفته و در خویش حل کرده و به درون رانده، سپس دوباره با هنجار شعار بیرون افکنده و به جمع پس داده است.

در حالی که سیر حرکت شعر، درست به عکس یعنی از درون به بیرون است. زیرا حالت سرایش شعر، بحرانی است عاطفی که بر اثر آن، شاعر، اندیشه ای رسیده و پخته را، با گذراندن از بستر هذیانی وهم، به

زبان می آورد. اگر چه هردو، یعنی هم شعار و هم شعر، حاصل تجربه ی ذهنی سراینده است اما می توان

گفت که شعر محصول تجربه ی فردی ذهن شاعر و شعار نتیجه ی تجربه ی جمعی ذهن اوست ...»<sup>۳</sup>

## ب- تعهد اجتماعی ، عاطفی در شعر بهزاد

در این حوزه از شعر بهزاد ، نمونه های فراوان می توان به دست داد، من به یک دو نمونه بسنده می کنم:  
در شعر جایگاه ما(ص ۸۰ از کتاب گلی بیرنگ) می سراید:

در غمکده ای که جایگاه من و ماست

هشدار که کارها نه بر وفق رضاست

چوب گنه نکرده می باید خورد

عذر سخن نگفته می باید خواست

در همین حوزه است که با «ریا» و نیرنگ به مبارزه بر می خیزد و بارها و بارها ، نیرنگبازان و ریاکاران را سرزنش می کند و حتی دشنام می دهد:

از هنر بیگانه ایم اما به نزد حق ستایان

این هنر بس کاشنایی نیست با نیرنگ ما را

( یادگار مهر، ص ۱۸۹ )

و جای دیگر خطاب به اینان می گوید:

بازارتان اگرچه رواج است سال و ماه

غیر از متاع مکر ندارد دکانتان

هردم به رنگی از خم حیلت برآورید

جنسی که مشتری نرمد ز آستانتان

و در غزل «رنگ ریا» ، این ستیز را به اوج می رساند:

گرچهره بشوید به هفت آب ، سرانجام

آن رنگ که برجاست به جز رنگ ریا نیست

( گلی بیرنگ، ص ۲۳۱ )

اما برجسته ترین تعهد اجتماعی بهزاد را باید در شعر «کعبه» او سراغ کرد. «کعبه» قصیده ای در اوج فصاحت و سخنوری و در همانحال حاوی نقد اجتماعی ژرفی است:

گرچه بس رنگ و جلادر کعبه ی گل دیده ام

جلوه گاه ذلت حق را کعبه ی دل دیده ام

غالباً در کار گل غافل ز نیای دلند

راهیان کعبه را منزل به منزل دیده ام

تاجرانی در لباس زائران از هر دیار

بر سر بازار دنیا پای در گل دیده ام

راست گویم هیچیک را نیست با حق نسبتی

سود و سوداها که در طی مراحل دیده ام

خارجند انصاف اگر خواهی زخطّ مستقیم

گرچه خود را نیز در این قوم ، داخل دیده ام

این مصراع که از سرِ تواضع و فروتنی ذاتی او، به زبان آمده است، ومن که از نزدیک او را می شناختم می دانم که او از این قوم مَقَسَمی داشت، اما در شعر ، چقدر خوش نشست و ارزش انتقاد او را بسیار بالا برده و او را از غلتیدن به ورطه‌ی عیبجویی و خودشیفتگی باز داشته است.

### ج- وطندوستی و دشمن ستیزی

در مقدمه گفتم که این بخش از ژرف ساخت شعر بهزاد را خود به دوشاخه تقسیم می توان کرد: بخشی که در آن عشق سوزان خود به وطن را بیان کرده است و بخش دیگری که در آن شهدای جنگ را ستوده و دشمنان وطن را دشنام داده است.

در مورد وطن؛ شعر ای وطن (ص ۱۱۳) از کتاب گلی بیرنگ :

تو یکی خوشتری مرا ز بهشت

ای وطن، و ربهشت باشد هشت

راه من راه سرافرازی توست

وین نه راهی که باشدش برگشت

تو دل و دیده ای و جان و تنی

نه همین کوه و جنگل و در و دشت

می توانم گذشت از سرِ جان

نتوانم ولیک از تو گذشت

شعر زادبوم از کتاب گلی بیرنگ، (ص ۱۱۸) یکی از بهترین شعرهای مقاومت در طول سالهای جنگ تحمیلی است.

برخی ابیات آن را با هم بخوانیم:

غُرَش میگها مرا در گوش

گوید ای مرد جای ماندن نیست

خیز و تا پای می دهد بگریز

کز بلایی چنین، کس ایمن نیست

هر کجاره بَرْد ز صدمتِ وی

در امان هیچ کوی و برزن نیست

ور کسی زنده مانده است او را

بر شهیدان مجال شیون نیست

با چنین حال زار و جسم نزار

بهر تو هیچ حيله و فن نیست

وربمانی و جان ز کف بدهی

جز تو را خون تو به گردن نیست

...

گویم آری، هر آنچه گفתי هست

عزم رفتن ولیک در من نیست

نگریزم زدشمن ارچه مرا

دست و بازوی مردافکن نیست

خانمان را به خصم نگذارم

خانه ام گرچه کم ز گلخن نیست

آدمی بی وطن نیارد زیست

مرغ اگر هست بی نشیمن نیست

نکنم زادبوم خویش رها

که گرامی ترم زمیهن نیست

گو بمان و به نام نیک بمیر

چند گویی که جای ماندن نیست

و در مورد دشمن ستیزی در قطعه شعری در همین کتاب می سزاید:

تیغ اگر در کف ندارم، چنگ و دندانم که هست

خصم را گو گر سلاحم نیست ایمانم که هست

( گلی بیرنگ، ص ۱۲۲ )

### د- تعهد دینی بهزاد

بهزاد مسلمان معتقدی است . در ایمان خویش در تمام عمر، استوار بوده است. همشهری او ابوالقاسم لاهوتی که او نیز شاعر بزرگی است با آنکه در آغاز عمر برای اهل بیت رسول الله ، شعرهای بلندی دارد، اما همین که پایش به مسکو رسید، دست از اعتقادهای دینی خود برداشت و سرود : «پیش ما دیگر خدا از اعتبار افتاده است»<sup>۴</sup>. اما بهزاد ، کتاب خود را با نام خدا آغاز می کند.<sup>۵</sup>

برای حضرت امام علی(ع) ، حضرت فاطمه (س) و حضرت رضا(ع) ، شعر می سزاید. در صفحه ی ۱۷۶ از کتاب « گلی بیرنگ» ، شعر یاعلی را در ۱۲ بیت سروده است با مطلع:

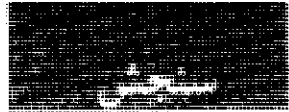
نام زیبای تو شد ورد زبانم یا علی

تا به دفع هر غمی بخشد توانم یا علی

و آن را با این بیت به پایان می برد:

تا چو بهزادم به کف پروانه ای از مهر توست

نیست پروایی ز روز امتحانم یا علی



یعنی به «روز امتحان» و رستخیز، ایمان دارد. و در صفحه‌ی ۲۲۷ همین کتاب می نویسد:  
نه عربده جو به مسند بیدادیم

نه عشوه گنان به منبر ارشادیم

ز آنها که دل خلق جهان شاد کنند

تنها به ولایت علی دلشادیم

در کتاب یادگار مهر نیز در صفحه‌ی ۸۸ می سراید:

آن کفرستیز قهرمان کیست؟ علی

وان شیفته‌ی عدل و امان کیست؟ علی

در عرصه‌ی بیدادگریهای زمان

مظلوم ترین مرد جهان کیست؟ علی

و در صفحه‌ی ۱۷۰ همین کتاب، در شعر یاد علی، یازده بیت از تراوش های ذهن وقاد خود را به اظهار ارادت به آستان بلند سید المظلومین و امام المتقین، امیرسخن حضرت ابوالحسن علی بن ابیطالب علیه صلوات الله الواهب اختصاص می دهد.

برای حضرت فاطمه سلام الله علیها در صفحه‌ی ۲۰۴ کتاب گلی بیرنگ در شعری به نام ام ابیها می گوید:  
دختی که شود مام پدر، فاطمه است

وز حادثه، شوی راسپر فاطمه است

زن را مه و مهر همسری نتوانند

معیار جلال زن اگر فاطمه است

و اما عرض ادب به آستان حضرت ثامن الائمه را ضمن شعری به نام «خراسانیها» بیان می کند:

روضه‌ی خلدبرین است خراسان که در او

اثری نیست ز شیطان وز شیطانیها

ویژه کآنجاست فرا برده ستر کاخ ز ماه

شهریاری بهو گیتی ش جهانبانیها

پاک فرزند پیمبر که به ایوان جلال

پوراآذر پسرآردش به قربانیها

والی ملک ولا خسرو اقلیم رضا

کش رضامی طلبد چرخ به دریاییها

که تا آخر قصیده در حدود ۱۶ بیت دیگر، عشق خود به آن امام همام را اظهار می دارد.

از یادکرد بخش اخوانیات و نیز بخش بث الشکوا و حسب حال های او و همچنین از قلمرو طنز در برخی از اشعار او، فعلاً می گذرم و اجازه می خواهم که به روساخت شعر او بپردازم:

## ۲- روساخت شعر بهزاد

بهزاد اگر چه چند شعر نیمایی، هم در مجموعه‌ی گلی بیرنگ<sup>۶</sup> و هم در مجموعه‌ی یادگار مهر<sup>۷</sup>، دارد



اما شاعری کهن سراسر است. خود نیز به این نکته اشاره دارد و در پایان قطعه‌ی «شعر کهن، شراب کهن» (صفحه‌ی ۵۴ و ۵۵ از مجموعه‌ی گلی بیرنگ) می‌گوید:

غم های کهنه تا بزداید تو را زدل

شعر کهن بخوان و شراب کهن بنوش

در اغلب قالب های کهن از قصیده و قطعه و مثنوی و چهارپاره‌ی پیوسته و رباعی و حتی ترکیب و مستزاد در همین دو مجموعه‌ی گلی بیرنگ و یادگار مهر، طبع آزمایی کرده است و در همه، بسیار خوب از عهده برآمده است. روانشاد مهدی اخوان ثالث درباره‌ی شعر او، نوشته است:

«نقدها را اگر عباری می‌گرفتند و نقادان و صیرفیان عصر، کارشان قاعده و قراری چنانکه سزاوار است - نه قلابی و قلاشی و غلّ و غش اندازی و اندودگری و سحقِ طلی<sup>۸</sup> و دغلیازی و قلب سازی و ناسره پردازی - می‌داشت یدالله بهزاد امروز روز، جایش در صف مقدم و طراز اول از شهرت و قبول و رواج و عزت و حرمت و محبوبیت و مقبولیت بود...»<sup>۹</sup>

از میان ژانرهای گوناگونی که بهزاد، با توانایی بسیار، به کار برده است البته در غزل، پیش تر و گمان می‌کنم که مجموعاً در شماره هم، بیشتر است. غزل او را باید غزل میانه نامید، یعنی نه غزل کهنه است و کهن و نه غزل نو. زبان غزل او خراسانی - عراقی و گاه عراقی - خراسانی است. آرایه‌های لفظی در غزل او با کمال استادی و باظرافت به کار رفته است. مثلاً در غزل «شکسته پای» (مجموعه‌ی گلی بیرنگ ص ۸۸) در بیتی آورده است:

خوش اگرچه بود سازت نزدی رهی به قانون

ننواختی دلی را به نوای آشنایی

که با کلمات ساز، زدن، ره، قانون، نواختن، نوا، مراعات نظیر کرده است و همه یا نام ساز یا اصطلاحی موسیقایی است.

علاوه بر این ها، گاه چفت و بست سخن، چنان سنجیده است که بی آنکه بتوان، اثری مشهود از بند و پیوند خاص یافت، می‌توان استواری و استحکام کلام را حس کرد. مثل ساروج که ملاط است و در برخی ساختمان های کهن، بی آنکه به چشم آید، قلعه‌ای را استوار داشته است. و این همان است که قدما به آن فخامت می‌گفتند.

این صفت در ژانرهای دیگر شعر بهزاد شاید حتی چشمگیرتر از غزل او، به چشم می‌رسد: زیرا ظرافت غزل، فخامت کلام را اگر تحلیل نبرد روی آن توری نامیری از ظرافت می‌کشد که فخامت را، اگر نگوئیم محو، تُرد و نازک می‌کند. ولی در قصیده‌های او، استواری و فخامت، بهتر و بیشتر به چشم می‌آید. بهزاد در قصائد خود سخنوری مطلقاً خراسانی است، شاید از آن رو که از آغاز، با یاران خراسانی خود روحاً نزدیک تر بوده است: در قصیده‌ی خراسانی‌ها (ص ۴۱ از کتاب گلی بیرنگ) می‌گوید:

دیدم آن مایه محبت ز خراسانی‌ها

که فسون سازی و نیرنگ ز تهرانی‌ها

تا آنجا به نعت خراسانی‌ها ادامه می‌دهد که می‌گوید:

علمشان کاخی از صدمت ویرانی دور

شعرشان باغی بی آفت پژمانی‌ها

به هر روی، قصائد او، خراسانی‌اند. قصیده‌ی کعبه‌ی او (در صفحه‌ی ۱۶۶ مجموعه‌ی یادگار مهر)، از

فرائد قصائد فارسی است. چنانکه مثنوی «ماکیانیم» در صفحه‌ی ۶۸ همین کتاب، آنقدر فصیح و بلیغ و سخته و پخته است که به راحتی می توان آن را همردیف سخن بزرگان متقدم دانست.

\*\*\*

سخن را با کلام او و از شعر چراغ مرده به پایان می برم که زهر چه بگذری سخن دوست خوشتر است:  
زدل کی می توانم زنگش ببرد

که در جام من نه صافی متمدنی دُرد

عزیزی داشتم رفت از کنارم

گلی در گلستانم بود و پژمرد

به حسرت اشکم از مژگان در آویخت

که آن دُردانه را دزد اجل برد

من و اینک دلی آشفته سامان

که گنج آرزو با خاک بسپرد

(یادگار مهراص ۱۱۰)



۱. کتاب یادگار مهر را جناب مسعود مشکین پوش با مهر و بزرگواری در اختیار من نهادند، بی جهت نیست که مرحوم بهزاد آنقدر به این مرد علاقه داشت.
۲. برگزیده شعرهای فروغ فرخزاد، کتابهای جیبی، تهران ۱۳۵۰
۳. قلم انداز، انتشارات سروش، نوشته‌ی علی موسوی گرمارودی، تهران، ۱۳۷۷، ص ۳۴.
۴. ادبیات سرخ، مجموعه‌ی شعر ابوالقاسم لاهوتی، نشریات دولتی تاجیکستان، سمرقند-دوشنبه، سال ۱۹۲۷ میلادی، ص ۱۱۹.
۵. از جمله رجوع فرمایید به: «کیوترها» ص ۶۱ / ما: ص ۶۶ / روز ما: ص ۶۹ / نشان آشنا، ص ۷۸ / ...
۶. از جمله رجوع فرمایید به: حسرت، ص ۶۳ / یاد توروژی، ص ۶۵، بادخشم، ص ۷۶ و ...
۷. طلی: مُمال طلاء به معنی زران‌دود کردن و نیز مرهم نهادن و نیز مالیدن دارو بر عضوی که درد می کند و مجازاً به معنی زر خالص برای روکش فلزات دیگر است. سعدی می گوید:  
وجود مردم دانا مثال زرّ طلی است -  
که هر کجا که رود قدر و قیمتش دانند
۸. مجله‌ی آینده - سال هفدهم - شماره های ۱ تا ۴ - فرودین - تیر ۱۳۷۰ - ص ۲۹۹ و ۳۰۰  
به همین سادگی و زیبایی (یادنامه‌ی شهریار)، به کوشش جمشید علیزاده، نشر مرکز، تهران ۱۳۷۴،  
صفحه‌ی ۱۳۸، مقاله‌ی «انتقاد آقای اخوان ثالث از منظومه‌ی شهریار»
۹. گلی بیرنگ، مجموعه‌ی شعر بهزاد کرمانشاهی، نشر آگه، تهران، ۱۳۸۱، صفحه‌ی ۷